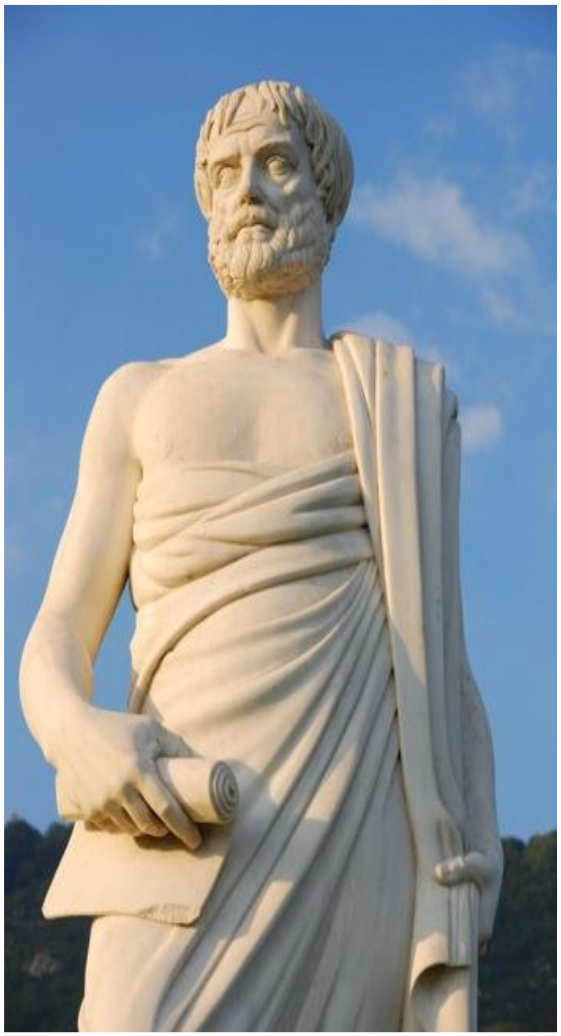

خانه اخلاق پژوهان جوان

جلسه چهارم ـ ۱۹ آبان۹۷

پیاده سازی: فاطمه مُهری

در این جلسه در باب ارتباط و پیوستگی لذت و درد با فضیلت صحبت می‌شود . ارسطو معتقد است که لذت ها به خوب و بد تقسیم می‌شود و ما با استفاده از تربیت باید تلاش کنیم که جوانانمان از فضیلت‌ها لذت برده و از رذیلت‌ها دوری کنند. ارسطو لذت را به عنوان محرک انجام یک فعل حائز اهمیت می‌داند و بر این باور است که هیچ گاه نباید به طور کامل از لذات دوری کنیم بلکه باید شرایطی که باعث می شود یک فعل تحت آن شرایط بد بشود را بشناسیم و از آن دوری کنیم

متن خوانی اخلاق نیکوماخوس

ارسطو

ترجمه و تصحیح ترنس اروین

دکتر محسن جوادی

3

[The Importance of Pleasure and Pain]

5 But we must take someone's pleasure or pain following on his actions to be a sign of his state.* For if someone who abstains from bodily pleasures enjoys the abstinence itself, he is temperate; if he is grieved by it, he is intemperate.* Again, if he stands firm against terrifying situations and enjoys it, or at least does not find it painful, he is brave; if he finds it painful, he is cowardly. For virtue of character is about pleasures and pains.*

20

For pleasure causes us to do base actions, and pain causes us to abstain *1104b10* from fine ones. §2 That is why we need to have had the appropriate upbringing—right from early youth, as Plato says*—to make us find enjoyment or pain in the right things; for this is the correct education.

§3 Further, virtues are concerned with actions and feelings; but every feeling and every action implies pleasure or pain;* hence, for this reason 15 too, virtue is about pleasures and pains. §4 Corrective treatments also indicate this, since they use pleasures and pains; for correction is a form of medical treatment, and medical treatment naturally operates through contraries.

§5 Further, as we said earlier, every state of soul is naturally related to and about whatever naturally makes it better or worse; and pleasures and 20 pains make people base, from pursuing and avoiding the wrong ones, at the wrong time, in the wrong ways, or whatever other distinctions of that sort are needed in an account. These [bad effects of pleasure and pain] are the reason why people actually define the virtues as ways of being unaffected and undisturbed [by pleasures and pains].* They are wrong, how- 25 ever, because they speak of being unaffected without qualification, not of being unaffected in the right or wrong way, at the right or wrong time, and the added qualifications.

به نام خدا

بحث امروز ما در باب اهمیت لذت و درد در بحث فضیلت و رذیلت است. این قسمت در کتاب‌های ترجمه عربی به عنوان فصل سوم حساب نشده است و به عنوان ادامه فصل دوم آمده است.

But we must take someone's pleasure[1] or pain following on actions to be a sign of his state.

درد و رنجی را که در پی اعمال کسی می‌آید به عنوان **نشانه ای از شخصیت** او باید در نظر بگیریم. آیا وقتی کسی کاری انجام می‌دهد از آن خوشحال می‌شود یا نه ممکن است از انجام آن کار ناراحت بشود. این ناراحتی و خوشحالی که در پی اعمال یک فرد می‌آید را باید از state یا کارکتر آن فرد بشناسیم. برای مثال در روانشناسی کارکتر را گونه‌شناسی می‌کنند و ویژگی‌های آن را بیان می‌کنند. یکی از بهترین راه‌های طبقه‌بندی کردن کاکترها این است که ببینیم از چه کار هایی لذت می‌برند و از چه کارهایی بیزارند. پس باید آن لذت و رنجی را که در پی کار هایی است که فرد انجام می‌دهد را به مثابه یک نشانه بگیریم و بفهمیم که این فرد شخصیتش چنین یا چنان است. که گونه‌های آن در این جا گفته خواهد شد.

For if someone who abstains from bodily pleasures enjoys the abstinence itself; he is temperate;

1- ترجمه واژه pleasure دارای پیچیدگی هایی است. این واژه به عنوان معادل واژه Hedon در یونانی آمده است. زمانی که pleasure گفته می‌شود بیشتر لذت های حسی را یادآوری می‌کند، در حالیکه Hedonic در یونانی یک مفهوم وسیع دارد. به عنوان مثال خوشحالی از این که کاری با موفقیت به پایان خواهد رسیده را هم Hedonic گویند. برای این که لزوما به مفهوم بالفعل یا satisfy کردن یک میل نیست.

اگر کسی از لذت‌های جسمی خود را نگه می‌دارد، کف نفس می‌کند و انجام نمی‌دهد، ولی در عین این که آنها را ترک می‌کند، از ترک آنها ناراحت نیست، بلکه حتی از خود این ترک کردن خوشحال است، چنین آدمی عفیف است.

پس انسان عفیف (عفیف یک لذت روحی نفسانی است) کسی که دو ویژگی داشته باشد، اول این که کف نفس داشته باشد و دوم این که با رضایت و خوشحالی فعلی را انجام ندهد و نه از سر ناراحتی و سختی. انسان که این کار را با سختی و مشقت انجام می‌دهد، انسان عفیف نیست، یعنی فضیلت عفت را ندارد و نه این که کار بدی می‌کند. بین این دو فرق است، این امکان وجود دارد که یک انسان پرهیزکار باشد ولی عفیف نباشد. پس تفاوت وجود دارد بین پرهیزکار و ناپرهیزکار، عفیف و ناعفیف. عفت که فضیلت روحی نفسانی است را کسی دارد که این تعریف بر او صادق است. فرد عفیف در این جا از خود مقاومت کردن ناراحت نیست. این جا منظور این نیست که از خود مقاومت کردن لذت می‌برد چون اینجا لذت به آن معنا مطرح نیست، ولی خوشحال است (لذت ترک از لذت دارد).

عفیف یک لذت روحی نفسانی است. انسان عفیف کسی که دو ویژگی داشته باشد، اول این که کف نفس داشته باشد و دوم این که با رضایت و خوشحالی فعلی را انجام ندهد و نه از سر ناراحتی و سختی.

If he is grieved by it; he is intemperate.

اما اگر فردی در صورت آن مقاومت، محزون و غمگین بشود که چرا نمی‌تواند این کار را انجام دهد، این فرد عفیف نیست، هرچند کار بدی انجام نداده باشد. وقتی کسی در مقابل امیال بدنی و لذت‌ها مقاومت می‌کند و کف نفس می‌کند، دو حالت دارد؛ در مرحله اول چون کف نفس می‌کند پرهیزکار است اما هر پرهیزکاری عفیف نیست. عفیف فرد پرهیزکاری است که خرسند است از این که این کار را ترک کرده است، اما اگر از ترک کار محزون است، عفیف نیست ولو این که پرهیزکار است.

Again; if he stands firm against terrify situations and enjoys it; or at least does not find it painful; he is brave; if he finds it painful; he is cowardly.

اگر یک انسان بایستد و در سختی‌ها محکم است و فرار نمی‌کند در موقعیت‌های وحشتناک و از این کار خورسند است، کار شجاعانه‌ای انجام داده. پس هر کار شجاعانه‌ایی، شجاعت نیست، همان طور که هر کار عفیفانه‌ای، عفت نیست. این پاراگراف در باب شجاعت است، اگر یادتان باشد او بیشنر از شجاعت و قوه غضبیه در کل مثال می‌زده. باز باید یاد آوری کنیم که فرد شجاع هم از مقاومت و ایستادگی خود در شرایط سخت لذت نمی‌برد بلکه از این مقاومت محزون و غم زده نیست. حتی ممکن است خیلی هم احساس خوشحالی نکند ولی غمگین هم نیست.[۳] اما اگر انسانی است که ایستادگی می‌کند ولی مدام ناخرسند است که چرا باید این کار را انجام دهیم، این انسان جبون است و فضیلت شجاعت را ندارد.

For virtue of character is about pleasures and pain.

این نکته‌ی بسیار مهمی است و می خواهد جدای از تعریف، جایگاه لذت در اخلاق را بیان بکند و بگوید لذت در بحث فضیلت و رذیلت مهم است، چرا که در باب تعریف لذت در جای دیگری به طور مفصل صحبت کرده.

از این جهت لذت و درد در فضیلت و رذیلت اهمیت دارد که **فضیلت و رذیلت‌ها با بحث الم و لذت درگیر هستند و با هم ارتباط دارند.** به همین علت اگر کسی کار فضیلت‌مندانه‌ای انجام دهد ولی از آن لذت نبرد، فایده ای ندارد. از این جهت این دو مقوله با هم درگیر هستند.

For pleasure causes us to do base actions, and pain causes us to abstain from fine ones

اصلا یکی از انگیزه‌های ما و بلکه انگیزه‌ی اصلی لذت است که ما را به سمت کار های فرومایه و بد می‌برد.[۴] از طرف دیگر **رنج و درد هم گاهی انسان را از کارهای خوب بازمی‌دارد**.

۳ـ معیار شجاعت از عفت اندکی پایین تر است. چرا که در عفت ما خرسند بودن از بازدارندگی را مولفه می‌دانستیم در صورتی که در شجاعت فرد می‌تواند خوشحال نباشد، ضمن این که غمگین هم نیست.

۴ـ ارسطو مانند هیوم نیست که معتقد باشد لذت‌ها هستند که خوب و بد را مشخص می‌کنند. در ارسطو نکته قابل توجه متمایز کننده او با هیوم این است که در ارسطو هم تمایلات مهم است اما نه تمایلات بالفعل و نه این که من تابع تمایلات باشم، بلکه تمایلات من باید تابع چیزب شود که

That is why we need to have had the appropriate upbringing_ right from early youth, As Plato says_

آن چیزی که ما نیاز داریم داشته باشیم **تربیت مناسب** است ـ دقیقا در اول جوانی، و افلاطون در جمهوری همین را می‌گوید.[۵]

این همان حرفی است که ما می‌گوییم که انسان بهتر است از جوانی تربیت بشود. یعنی به گونه این تربیت بشود که از ابتدا در کار خیر و خوب احساس لذت بکند. و این امر با upbringing یا تربیت ممکن است. این کاملا در مصداق قابل مشاهده است، گاه خانواده و البته بیشتر محیط که متاسفانه اغلب دست خود فرد هم نیست، کودک و نوجوان را به گونه‌ای تربیت می‌کند که از بدی‌ها و مفاسد لذت می‌برد. این نکته‌ای است که افلاطون هم به آن اشاره کرده است .

در تمام تقریر های اخلاق فضیلت آنچه کاملا حائز اهمیت‌است، تحول دردرون است. آن قدری که درون در اخلاق فضیلت اهمیت دارد، بیرون ندارد، چرا که برای یونانی ها اخلاق بیشتر مربوط به نفس است تا بیرون.

سوال: آیا لذت در ارسطو یک امر ارادی است یا غیر ارادی؟

جواب: نکته اصلی در اخلاق فضیلت این است که ما می‌توانیم کاراکترهای خودمان را عوض کنیم. به این معنا که ما می‌توانیم متحول بشویم و امیال و عواطفمان را در مسیری دیگری قرار دهیم. به طور مثال اگر قبلا به طور طبیعی می‌توانستیم از x لذت ببریم این کاملا می تواند با تربیت تغییر کند به گونه‌ای که فرد از x به قدر کفایت لذت ببرد و نه این که آن را کاملا کنار بگذارد. اصلا کل جریان اخلاق فضیلت هم همین است که ما به عنوان انسان هرکدام یک ظرفیت‌هایی داریم که می‌توانیم آن ها را به سمت خوب یا بد سوق بدهیم و یک کششی را ایجاد بکنیم. این در حالی است که برای کانت این کشش در مواضع

در آن لذت خواهد بود. پس این گونه نیست که هر چه در آن لذت است من بالفعل احساس کنم خوب باشد، بلکه من باید لذت را در مسیری بیندازم که دیگر در خوبی‌ها لذت را احساس کنم. برخلاف دیدگاه هیوم که سابژکتیو است و این لذت است که خوبی را تعریف می‌کند.

۵ـ خیلی از این دیدگاه‌های لیبرالیستی یا افلاطون مخالف هستند. برای مثال پوپر کتابی دارد در نقد همین حرف افلاطون. و ایده افلاطون را مهندسی فرهنگی می‌داند و با آن مخالف است. یک جلد از کتاب جامعه‌ی باز و دشمنان آن در رد همین ایده است. و معتقد است حق ندارید مهندسی فرهنگی کنید و چرا باید طوری تربیت کنید که افراد را به سمت جهتی خاص هدایت کنید، باید فضا را باز بگذارید. در حالی که ایده‌ی افلاطون درست‌تر به نظر می‌رسد چرا که این طور نیست که صبر کنیم تا یک جوان در سن ۱۸ سالگی به طور آزادانه ببیند چه باید بکند، چه ما او را تربیت بکنیم و چه نه او تا آن سن به طور غیر ارادی شکل گرفته است. اصل شکل گرفتن قهری است و مهم چه طور شکل گرفتن است.

اخلاقی اهمیتی ندارد و صرفا عمل مهم است یا در فایده‌گرایی نتیجه‌ی عمل مهم است و نه سیر درونی که باعث ایجاد عمل شده است، اما در تمام تقریر های اخلاق فضیلت آنچه کاملا حائز اهمیت است، تحول در درون است. آن قدری که درون در اخلاق فضیلت اهمیت دارد، بیرون ندارد، چرا که برای یونانی‌ها اخلاق بیشتر مربوط به نفس است تا بیرون. البته وقتی نفس متحول شد طبیعتاً بیرون هم درست می‌شود. بنابراین کاملا ممکن است طبیعت ثانویه پیدا کنید و گرایش‌های شما تغییر پیدا کند.

To make us find enjoyment or pain in the right things

(ما نیاز داریم که تربیت بشویم) به این علت که خوشی‌هایمان و ناراحتی‌هایمان در چیزهای درست باشد. این که چیز درست را انجام می‌دهیم خوشحال باشیم و از این که آن را انجام نمی‌دهیم ناراحت باشیم. مفهوم تربیت درست این است. اگر چنین اتفاقی بیافتد دیگر جامعه به طور خودکار انجام کار های خوب برایش دشوار نیست و دیگر نیازی به قانون گذاشتن و مجازات کردن در سطح وسیع ندارد، چرا که خود فرد احساس می‌کند خوشی‌ها و ناخوشی‌ها به سمت درست حرکت می‌کنند.[۶]

Further, virtues are concerned with actions and feelings; but every feeling and every action implies pleasure or pain;

به علاوه فضیلت‌ها مرتبط هستند با اعمال و احساسات ما، اما هر احساس و هر فعلی به یک درد یا لذتی می‌رسد. فضیلت به معنای حدوسط است در چیز هایی که انتخاب می‌کنید از جمله دوست داشتن ها و نفرت ها و ... به طور کل فضیلت‌ها و رذیلت‌ها بر اعمال و احساسات تعلق می‌گیرد. به طور مثال اگر کسی در تصمیم‌ها، اعمال، علائق، دوست داشتن‌ها و محبت‌هایش حدوسط را رعایت نکند، آن فرد یک عمل غیر فضیلتمندانه انجام داده است. به طور مثال به کسی زیاد علاقه داشته باشد در حالی که حدش این نیست، یکی از تعادل‌های شخصیتی هم همین است، همان طور که در معرفت‌شناسی امروز هم می‌گویند یکی از علائم درست کار کردن سیستم باورسازی و معرفت ما این است که به اندازه شواهد معرفت داشته باشیم.

۶ـ در یونانی‌ها تربیت خیلی مهم بوده. در زمینه‌ی تربیت یگر کتابی دارد به نام پایدیا (تربیت/ فرهنگ) که در آن به نظام‌های تربیتی در یونان پرداخته است. یگر از یونان‌شناسان و ارسطوشناسان مهم است و یکی از بهترین کتاب‌ها در زمینه ارسطو همین کار یگر است که آقای دکتر کلباسی ترجمه کردند و سمت چاپ کرده است به نام "تطورات اندیشه ارسط".

در اخلاق هم همین طور است و اگر عواطف و احساسات ما در وضع درستی نباشد، تعادل نیست. و این نشانه این است که قدرت کنترل عواطف را نداریم.

اما در بحث‌های عقلی فضیلت و رذیلت اخلاقی به معنای میانه‌روی به کار نمی‌رود. بلکه فضیلت‌های فکری و بحث باورها در بخش دیگری به طور مفصل آمده است.

هرکاری که انجام می‌دهید یا هر عاطفه یا احساسی که دارید، محرک اصلی‌اش درد، رنج، خرسندی، یا خوشحالی است. این طور نیست که صرفاً action انجام دهید. پس می‌توان گفت محرک ما در انجام اعمال همان لذت و الم هستند و این نکته‌ای است که می‌توان گفت بسیار مهم است و این که هیوم مبنا را لذت و الم قرار می‌داد ریشه در واقعیتی دارد. اما این که چه طور تفسیر کنیم و چه طور پای لذت را به میان آوریم، متفاوت است.

حتی می‌توان گفت اعمال دینی ما هم به همین صورت است، شاید لذت و الم مبنای اخلاق نیست، ولی حقیقتا معیار تربیت در بسیاری از موقعیت‌ها است و نقش تشویق و مجازات در تربیت غیر قابل انکار است.

Hence, for this reason too, virtue is about pleasures and pain.

در این جمله دوباره دارد تکرار می‌کند که فضیلت مرتبط است با لذت و درد.

به نظر من این نکته‌ی مهمی است که ما نه در اخلاق اسلامی و نه در اجتماع و زندگی خودمان به آن کم پرداخته‌ایم و به همین دلیل آن را نمی‌فهمیم و با این نکته مشکل داریم. در کتب اخلاقی ما یک چیز کلی آمده است که لذت خوب است یا بد است، درصورتی که ما به طور کل نمی توانیم بگوییم لذت بد است. خود ارسطو هم اشاره می‌کند که ما نمی‌توانیم به طور کل لذت را در اخلاق کنار بگذاریم. لذت در اخلاق وجود دارد اما این که چه قدر باید باشد، چه جور باید باشد، و ... باید بررسی شود. من تنها کتابی که دیدم به این موضوع در جهان اسلام خوب پرداخته کتابی از فخر رازی است به نام اصلی کتاب الاخلاق (النفس و شرح القواها) است. به نظر من در جامعه ما هم خیلی نیاز است و خوب بحث نشده است و حتی تابو شده است. این در زمینه اجتماعی خیلی مشکل ایجاد می‌کند، اعتقاد من این است که خیلی از نابه‌سامانی‌های اخلاقی که در سطح کلان اجتماعی وجود دارد، ناشی از ابهامات این چنینی است و این‌ها

روشن نشده است. و مسئولانی که می‌خواهند در حوزه اخلاق هم برنامه‌ای داشته باشند، نمی‌توانند این را مدیریت کنند و نمی‌دانند چه طور با این قضیه تعامل داشتند و این مشکل ایجاد کرده است.

Corrective treatments also indicate this, since they use pleasures and pains; for correction is a form of medical treatment, and medical treatment, and medical treatment naturally operates though contraries.

Corrective treatments یعنی نسخه نوشتن، علاج و گاهی به معنای مجازات هم می‌آید. چند جور می‌توان علاج کرد؛ بعضی علاج‌ها معطوف به اصلاح و ترمیم است، مثلاً عضوی از بدن شکسته شده. ولی گاهی معالجه می‌کنند که برای آینده فرد است، شخص الان مشکلی ندارد ولی برای آینده که مثلاً بدنش قوی شود. در مجازات هم چنین است، گاهی مجازات معطوف به اصلاح و تصحیح جرمی است که اتفاق افتاده، مثلاً کسی پولی دزدیده و باید جبران شود ولی گاهی باید مجازات شود که در آینده دوباره جرمی رخ ندهد.

جدیت بحث لذت و الم در علاج‌های اخلاقی، باز هم این مسئله را نشان می‌دهد، کسانی که می‌خواهند در پزشکی معالجه کنند، باز از همین مفهوم لذت و درد استفاده می‌کنند.Corrective treatment یکی از صورت‌های قدیم پزشکی هم بوده است، در پزشکی هم علاج‌ها از طریق متضاد ها و مقابل ها عمل می‌کنند. برای مثال اگر فرد تب کرده بود به او سردی می‌دادند، یا اگر سردی داشت، گرمی به او می‌دادند تا به یک نقطه‌ی تعادلی برسد و همه‌ی این ها به یک نحوی به لذت و الم مربوط می‌شوند.

هر ملکه ای به یک سری امکانات عملی مربوط است که آن امکانات عملی اگر تحقق پیدا کنند، می‌توانند آن را خوب یا بد کنند. اما آن چیزی که این اعمال را هدایت می‌کند باز هم هم لذت و درد است.

Further, as we said earlier, every state of soul is naturally related to and about whatever naturally makes it better or worse; and pleasures and pains make people base,

به علاوه هر ملکه نفسانی به طور طبیعی متصل و درگیر است با چیزهایی که آن را خوب یا بد می‌کند.(به طور مثال ملکه شجاعت متصل است به کار های شهوانی که می‌تواند آن را خوب یا بد بکند؛ اما به کار های ترس و ... مرتبط نیست.

به یک معنا می‌خواهد بگوید این گونه نیست که هر ملکه‌ای به هر کاری مربوط باشد. به طور طبیعی هر حالت نفسانی و هر ملکه‌ای به آن چیزی مربوط است که می‌تواند آن را خوب یا بد کند.) و همان طور که قبلاً گفتیم در باب نقش لذت آن چیزی است که مردم را به پستی می‌کشاند.

پس اولاً و بالذات هر ملکه ای به یک سری امکانات عملی مربوط است که آن امکانات، عملی اگر تحقق پیدا کنند، می‌توانند آن را خوب یا بد کنند. اما آن چیزی که این اعمال را هدایت می‌کند باز هم لذت و درد است. یعنی چیزی که شما را به سمت انجام عملی می‌کشاند که آن تأثیر دارد در ملکه، مربوط می‌شود به لذت و درد.

From pursuing and avoiding the wrong ones, at the wrong time, in the wrong ways, or whatever other distinctions of that sort are needed in an account.

و این که می‌گویید لذت باعث می‌شود دیگر افراد خوب نباشند، از این طریق ایجاد می‌شود که بستگی دارد چه نوع از لذت و درد را دنبال کنند. اگر آن چیز های خوب را دنبال کنند و از چیز هایی که بد است اجتناب کنند، این فضایل را به آنها می‌دهد، اما اگر دنبال چیز های خطا باشند به گمراهی کشیده می‌شوند.

این چیزی است که ما اصلا در لذتگرایان نداریم. در لذت گرایی لذت خطا اصلا معنا ندارد. چرا که خود لذت مبنای درست و خطا است. اما در ارسطو کاملا نشان می‌دهد که خودش نمی‌تواند مبنای درست یا خطا باشد بلکه لذت ها انواع دارند. در نتیجه درست و غلط از یک جای دیگری ناشی می‌شود. پس هر لذتی بد نیست، بستگی به این دارد که خود فرد چه لذتی را جستجو می‌کند یا از چه لذتی اجتناب می‌کنید. با وجوه خاصی که گذاشته است At the wrong time, in the wrong ways[8]. بعضی از لذات ذاتا بد هستند، مثلا لذتی که از دروغ گفتن می‌آید ذاتا بد است. اما بعضی چیز ها به طور کلی غلط نیستند ولی اگر در این زمان یا تحت این شرایط اتفاق بیافتند غلط هستند.

۸ـ نظریه وجوه و اعتبارات معتزله در اخلاق هم به همین مسئله اشاره دارد. به این معنا که گاهی یک چیز باالذات بد نیست ولی زمانش آن را خراب می کنم یا نحوه‌ی تعامل شما با آن قضیه آن را خراب می‌کند یا چیزی فی نفسه بد نیست ولی نیت شما بد است یا روش تعامل شما بد است. این که چه چیز هایی کار را خراب می‌کنند، به لحاظ اخلاقی بسیار مهم است. و این خیلی کم کار شده است و جای کار دارد.

ارسطو غلط بودن یک لذت را از تمایلات فرد نمی‌گیرد که قضیه دوری بشود بله گاهی از ذات فعل می‌گیرد و گاهی از نیت فرد. ضمن این که لذت اینجا به معنای کاری که بالفعل انجام شده است نیست. اخلاق کلا با امکان ها سروکار دارد نه با امور بالفعل. ممکن است من به شما بگویم این کار را بکن، شما که هنوز آن را انجام نداده ای و هنوز برای شما لذتی ندارد. منظور این است که این اگر تحقق پیدا کند به شما لذت می‌دهد، اما خود این کار یک مشکلی دارد و خطا است. این اشکالی ندارد و دور نیست. ارسطو در ادامه می گوید ممکن است در زمان اشتباه یا در جهت اشتباهی باشد و یا چیز های دیگری که ممکن است باشد.

sort are needed in an account. These [bad effects of pleasure and pain] are the reason why people actually define the virtues as ways of being unaffected and undisturbed [by pleasures and pains].* They are wrong, however, because they speak of being unaffected without qualification, not of being unaffected in the right or wrong way, at the right or wrong time, and the added qualifications.

اینجا می‌گوید اگر به بعضی از انسان ها بگویید انسان فاضل را تعریف کن، می‌گویند فردی که هیچ تاثیری از بیرون نگیرد و اصلا تحت تاثیر لذت و الم نیست. چنین چیزی اصلا درست نیست. می‌گوید منظور من این است که تحت تأثیر لذت‌های بد، نیات بد نباشد یا در زمان بد قرار نگیرد، نمی‌گوید کلا باید از لذات کنار کشید. ولی بعضی به خاطر تأثیری که لذت در خراب کردن آدمی دارد، کلا لذت ر کنار می‌گذارند. من می‌گویم از این لذات بد و تحت شروطی از لذت باید دور باشند در صورتی که آنها مطلقا لذات را بد می‌دانند. آنها از این صحبت نمی‌کنند که این عدم تأثیر می‌تواند به شکل درست باشد یا به شکل نادرست باشد، شکل نادرست تأثیر گرفتن به شکل نادرست است. انسان نمی‌تواند احساساتش را نادیده بگیرد. ارسطو معتقد است انسان نمی تواند احساسات خود را سرکوب کند. این مهم است که ما بدانیم در کجا در کدام وق و با کدام شرایط لذات خیر هستند و ما به دنبال آن باشیم. ارسطو اگوئیست نیست و لذت را مدار اصلی نمی‌داند، معتقد است محور ما باید خیر باشد و لذت تنها مقوم حرکت است. کسی ممکن است بگوید چون این کار لذیذ است من به سراغ آن می‌روم و اصل برایش لذت است، در ارسطو این طور نیست، در ارسطو چون این کار درست است من به دنبال آن می‌روم اما برای این که انگیزه را درست کند، پای بحث لذت را به میان می‌آورد.